

نمایش «رستم و سهراب» یک گام به جلو در فرم تئاتر ملی بود

پرفورمنس ایرانی



مریم فاضلی
خبرنگار گروه فرهنگ

نیرنگ افراسیاب به نتیجه می رسد و رستم وارد میدان جنگ با سهراب می شود. برخی از حاضران که می دانند آنها پدرو پسر هستند، مهر پر دهان زده و خاموشند تا ببینند انتهای این نبرد به کجا می رسد.

نشست از بر رخس رستم چو گرد پر از خون رخ و لب پر از باد سرد بیامد به پیش سپه با خروش دل از کرده خویش با درد و جوش چو دیدند ایرانیان روی اوی همه برنهادند بر خاک روی ستایش گرفتند بر کردگار که او زنده باز آمد از کارزار...

رستم به پسرش سهراب که حالایی جان در برین دستانش افتاده بود نگاه کرد و با بغض و اندوه گفت: «ای کاش می شد بین فرزند و وطن، فرزند را انتخاب کنم. اما من رستمم، هرچه کردم برای وطن کردم.» آخرین دیالوگی که رستم می گوید این است و صحنه از غم کشتن فرزندی به دست پدر بی حرکت می ماند. داستان پسرکشی رستم، نقطه‌ای بود که هرکسی که شاهنامه را خوانده یا از آن شنیده برایش عجیب است. حسین پارسیایی در تئاتر جدیدش به سراغ این موضوع رفته و خواسته تا روایت شخصی اش را از این اتفاق به تصویر بکشد. روایتی که در آن بیشتر از هر چیزی نام وطن پرزنگ است. رستم پسرش را می کشد، برای ایران.

رستم در شاهنامه امید ایرانیان، پناه پهلوانان و کمر بسته شهریاران توصیف شده است. رستم ابرقهرمانی است که هیچ چیز و هیچ‌کس مانع او در انجام مسئولیتش نمی شود و بزرگ‌ترین افتخار او خدمت به سرزمین ایران و حفظ کبان این سرزمین می باشد. حال‌رستم حسین پارسیایی با تمام این ویژگی‌ها سرگشته و حیران است تا بداند چرا پسرش را کشته. تئاتر به نوعی طراحی شده است که رستم در کنار نقش آفرینی‌ای که می کند، هم‌گام با تماشاگران صحنه به صحنه پیش می رود تا بفهمد چرا پسرش را کشته است. در این میان سیرنگ در لباسی سفید و ظاهری آرامش بخش یکی از هم‌راهان خوب رستم است. اکوان، دیوی سیاه چرده و با اندیشه‌های شروزانه باعث آشوب رستم می شود.

نمایش جدید پارسیایی از روز دهم مرداد ماه امسال در استادبوم تئیس باشگاه انقلاب در حال اجرا است. تئاتر رستم و سهراب، به غیر از موضوع این نمایش که اقتباسی مدرن از یکی از حماسی‌ترین داستان‌های شاهنامه ایران است، اما به واسطه نام سلسبریتی‌هایی که در آن ایفای نقش می‌کنند و قیمت بلیت که می توان گفت فقط به یک نشر خاص اختصاص دارد، نامش بیشتر از تئاترهای دیگر روی صحنه در این روزها شنیده می‌شود. پارسیایی در تئاتر جدیدش دوباره مانند سال گذشته نام ایران را پرزنگ تکرار کرده و با میان آوردن رستم و سهراب و یک داستان اساطیری، سعی داشته تا گامی جلوتر از قبل برای تئاتر پیش ببرد.

بازیگران زیر ذره‌بین

در تئاتر حماسی نبرد رستم و سهراب، هنر نقش‌آینه‌ای است از یک شخصیت اسطوره‌ای. وقتی اسم هر کدام را می‌شنویم، در ذهن‌مان از آن شخصیت

تصویری می‌سازیم. تصویری که شاید با دیدن خود آن بازیگر یا بسیار دور باشد یا تصویر واضح‌تر از تصورمان را ببینیم. در طول نمایش گاهی صحنه پر از آدم و شخصیت‌های مختلف می‌شد. همین موضوع باعث گم شدن بازیگران و از دست دادن یک موقعیت برای مخاطب بود. بازیگرانی که متمایز از هم دیگر بودند و برای خودشان کاراکترسازی کرده بودند، در همه‌همه صحنه، کمتر فراموش می‌شدند. بازیگران این نمایش هم خارج‌از این دو وضعیت نبودند. بعضی‌هایشان در صدا و متن خوب بودند، اما هبیتی که باید را نداشتند. برخی دیگر هم نه در صدا و لحن و نه در هیچ‌کدام از ویژگی‌های دیگر خوب نبودند.

از بازیگر نقش اول که شروع کنیم، رستم همان تصویری برابری مخاطب می‌سازد که همیشه در ذهن داشته‌است. فرادهایش رسا و گیرا است و این در جایی بیشتر به چشم می‌آید که مخاطب تاب‌گریه پهلوان ایران زمین را ندارد. امیر آقایی که نقش رستم را در این نمایش بازی می‌کند، نشان می‌دهد که کارش را بلد است. در دل نقش فرو رفته و توانسته خلاظاهری را با بازی خویش جبران کند. امیر آقایی با مو و محاسن سپید، لباس رزم، کلاهخودی بر سر و شمشیری در غلاف توانسته خودش را به رستم پهلوان نزدیک کند.

تهمینه، اولین بازیگر زنکی است که پایه دل صحنه می‌گذارد. نام تهمینه که همیشه برای ایرانیان زنی قدرتمند بوده است، باعث می‌شود تا منتظر شیرزنی باشیم که صدایش از حالت زنانه‌تم‌تر بوده و ظرافت زنانه در ظاهر او خیلی پدیدار نیست. الناز شاکردوست شاید با لباس‌های اشرافی و برق، استفاده از زیورآلات، گیسوی بلند تافته‌شده و دنباله لباس مشکی خودش را به دختر شاه سمنگان نزدیک کرده باشد، اما بازی و لحنش و او را از یک شاهدخت قوی دور و دورتر می‌کند. شاکردوست در تمام اجرا فقط در یک صحنه خوب ظاهر شده است. آن هم زمانی که نبرد بین سهراب و رستم به پایان رسیده. کشته‌کاین نبرد، پسرش، سهراب است و او که حالا سیاهپوش مرگ پسرش است، در بین شلوغی صحنه، همراه با ندیمه‌هایش راه می‌رود. این‌جا شاکردوست دیالوگی ندارد و شاید همین باعث می‌شود که احساسات به میان بیاید و مخاطب را با خود همراه کند. بی‌شتر از این صحنه، زمانی که نبرد میان پدر و پسر هنوز آغاز نشده است، تهمینه که به پیش‌سواز خیرید رفته است، به میدان می‌آید. او که سر تا پای سیاه پوشیده است دوباره در دل شلوغی میدان راه می‌رود و می‌گوید: «هرکسی که بمیرد برای من غم است؛ از یک سو شویم و از سوی دیگر بپس».

سهراب بازیگر مهم دیگر این نبرد است. لباس رزم بر تنش خوب نشسته. سینا مهراد در قامت سهراب توانسته جای خودش را برین همه بازیگران این صحنه باز کند. حتی صدای او هم به شخصیت سهراب نزدیک است.

باید بهترین بازیگر نبرد رستم و سهراب را علی زندکوبلی، بنامیم. خواننده‌ای که در اولین تجربه بازیگری‌اش در نقش سیرنگ ظاهر شد. او نه‌آدای از خوبی و پلاکی بود و با لباس، مو و محاسن سپید بیشتر به چشم می‌آمد. در اکثر اوقات به دنبال سیرنگ، دخترتاری روانه می‌شدند که لباس هاس سپید بر تن کرده بودند. گویی که او در پشت سرش، ردی از خیر و خوبی به جای می‌گذارد. آهنگ‌هایی که با صدای او خوانده می‌شود، مخاطبان راحت‌ت تاثیر قوامی دهد. نمایش را از حالت یکنواختی خارج می‌کند. باهربار خواندن او صدای دست‌زدن تماشاگران به گوش می‌رسد و انگار روح ازای راه این نمایش می‌دمد. هماهنگی نورو صدای این خواننده، باعث شده‌تا صحنه‌های بدیعی به چشم بیاید و تئاتر متفاوت کند. شمر مطلق که از ابتدای نمایش او را می‌بینیم اکوان نامیده می‌شود. اکوان دیو پلیدی است که هرگز نه سوزارتی از او بر می‌آید. در نمایش نبرد رستم و سهراب،

این دیو بیشتر در قامت شیطانی برای رستم ظاهر می‌شود. او رستم را ناامید می‌کند و بابت کشتن فرزندش به او سرکوفت می‌زند و سرزنشش می‌کند. بانپبال شومون که بازیگر این نقش است، در لباسی سیاه و قرمز، با موهایی ژولیده و شلخته به صحنه می‌آید. برعکس سیرنگ به دنبال او مردانی سیاهپوش هستند. مردانی که دائم آشفته‌اند و این آشفته‌گی را با حرکات موزون نشان می‌دهند. دوگانه اکوان و سیرنگ، از همان ابتدای تئاتر با مخاطب همراه می‌شود تا برده پایانی که به او نشان دهد رستم، نیش از کشتن پسرش، فقط و فقط حفظ وطن بوده است.

رستم، پهلوان ایرانی است و اگر به سهراب که بالشکرا افراسیاب آمده رحم کند، این ایران است که از بین می‌رود و شکست می‌خورد. رستم، سهراب را حریف قدری می‌داند؛ آفتقد زیاد که در نبرد اول به او می‌بازد. ولی رستم با نیرنگ به او می‌گوید که رسم آنان این است که در دومین نبرد پیروزی، حریف را از پای درمی‌آورند. ولی در نبرد بعدی که رستم پیروز آن است به سهراب رحم نمی‌کند و همین که او را از پای در می‌آورد، صدای سهراب را می‌شنود که می‌گوید: «پدم رستم، انتقام من را خواهد گرفت.» و اینجا زمانی بود که رستم، متوجه می‌شند پسرش را به قتل رسانده است.

تئاتر موزیکال؟

علاوه بر خوانندگی علی زندکوبلی، استفاده از موسیقی و ساز، باز موزیکال بودن نمایش را به دوش می‌کشید. در چند جای نمایش، موسیقی و نور همراه با انجام حرکت‌های هماهنگ گوهی، تصاویر زیبایی را خلق می‌کند. البته حسین پارسیایی، کارگردان این اثر در مصاحبه‌ای که با ایسنا داشت موزیکال بودن تئاترش را قبول نکرد و گفت: «نبرد رستم و سهراب، یک نمایش موزیکال یا کنسرت تئاتر نیست بلکه یک سوگ نامایشی عظیم و حماسی است که در گزونه ترازوی می‌گنجد. در این نمایش هیچ سازی دیده نمی‌شود و فضای کار اجازه نمی‌دهد این نمایش را در قالب چیزی به غیر از یک نمایش آیینی اجرا کنیم. تلاش کرده‌ایم با بهره‌گیری از عناصر تعزیه، نمایش خود را در قامت یک نمایش ایرانی اجرا کنیم و اصل نمایش مان هم باور مشترک وطن است، همان چیزی که رستم به‌عنوان قهرمان شاهنامه برایش می‌گنجد.» پارسیایی ادعای نبود ساز را درحالی‌گفته است که در چند جای این نمایش نوازنده‌هایی همراه با سازهایشان ظاهر می‌شوند و موسیقی می‌نوازند.

برای برخی افراد!

یکی از موضوعات چالش برانگیز در نمایش نبرد رستم و سهراب که از همان ابتدا مطرح شد، بحث قیمت بلیت این اجرا بود. این حواشی آفتقد را بلاگرفت که حسین پارسیایی، کارگردان نمایش نبرد رستم و سهراب با اشاره به قیمت بالای بلیت این نمایش گفت: «قیمت بلیت نمایش ما از ۵۹۰ هزار تومان شروع می‌شود و تا یک میلیون و ۳۵۰ هزار تومان ادامه دارد. اگر بلیت پایین‌تر از این باشد، ضرر می‌دهیم. در حال حاضر ۵۹۰ هزار تومان رقمی است که برای بسیاری از هزینه‌های روزمره و بدیهی می‌پردازیم.» وی در ادامه مطرح کرد: «در نمایش «هفت‌خان اسفندپار، مورد حمایت یک ارگان دولتی قرار گرفتیم، توانستیم قیمت بلیت را از ۷۰۰ هزار تومان به ۳۰۰ هزار تومان برسانیم ولی در این حمایتی برخوردار نیستیم ضمن اینکه امکانات فنی کار بسیار گسترده‌تر است.»

پارسیایی فکر می‌کند با افزایش صندلی برای تماشاگرانی که از تمکن مالی

کمتری برخوردار هستند، این مشکل حل می‌شود. او در مصاحبه‌اش با ایسنا این‌گونه می‌گوید: «برای تماشاگرانی که از تمکن مالی کمتری برخوردار هستند، فرصت‌هایی فراهم کرده‌ایم که به جز صندلی‌های ۵۹۰ هزار تومانی، از صندلی‌های دیگری استفاده کنند و به زودی چندین سانس را در نظر می‌گیریم که از عزیزان بتوانند نمایش را ببینند. به هر حال چاره‌ای نداریم و اگر قیمت را پایین‌تر از این در نظر می‌گرفتم، ضرر می‌کردیم و نمی‌توانستیم دستمزد عوامل گروه را که دستمزد عجیب و غریبی هم نیست، بپردازیم.» در صورتی‌که تاثیر قیمت نجومی این تئاتر در جابه‌جاشدن نرخ میانگین بلیت در هنرهای نمایشی می‌شود. این تجربه پیش‌تر زمانی که تئاتر «بینویان» در هتل اسپیناس پالاس تهران برگزار شده، تکرار شد؛ نرخ بلیت تئاتر از ۵۰ هزار تومان به ۱۰۰ هزار تومان رسید. با تمام این تئاتر، احتمال اینکه کف قیمت برخی از تئاترها به ۶۰۰ هزار تومان برسد، اتفاق عجیب و دور از ذهنی نیست.

مکانی که نمایش لاکچری پارسیایی در حال اجرا بود از سه جهت جاری نشستن تماشاگران آماده شده بود. به نوعی سه ضلع یک مربع برای تماشاگران و ضلع دیگر برای دکور و بازیگران مشخص شده بود. هرچه صندلی‌ها از صحنه دورتر می‌شد، قیمت تغییر پیدا می‌کرد، اما بالطبع تصویر بسیار کمتری از تئاتر قابل دیدن بود. با اینکه قیمت صندلی‌های دورتر از سن کمتر است، اما خالی بودن صندلی‌های ردیف‌های بالا بسیار به چشم می‌آید.

نام پارسیایی با تئاترهای لاکچری گره خورده؟

سال گذشته وقتی باحسین پارسیایی برای نمایش «هفت‌خان اسفندپار» گفت‌وگو کردیم و از دلیل علاقه‌اش به این مدل تئاتر پرسیدیم، این جواب را داد: «من نمی‌توانم نمایش مینی‌مال و کوچک کار کنم. تقریباً از حدود ۳۰ سال پیش که در سفرها نمایش‌هایی از این جنس می‌دیدم به این قالب اجزاتعلق خاطر پیدا کردم و باعث شد همیشه به نمایش‌های باشکوه فکر کنم. من احساس می‌کنم که این هم یکی از گزونه‌های نامایشی در کنار گزونه‌های دیگر و یکی از نیازهای فرهنگی ما است. وقتی که نمایش‌های بزرگ موزیکال را در کشورهای بزرگی که صاحب تئاتر هستند، می‌دیدم و متوجه شدم این تجربه به کرات اتفاق می‌افتد و مخاطب زیادی هم دارد، احساس می‌کردم جنبه‌های موسیقایی در ایران اگر بتوانند با ادبیات کهن یا موضوعات ایرانی ترکیب شود برای مخاطب جذاب خواهد بود و در عین حال هم می‌تواند هزینه خود را برگرداند. این یک سلیقه است و مثل سایر هنرمندان که نمایش‌های مذهبی و تاریخی کار می‌کنند من هم سلیقه خودم را این‌طور پیدا کرده‌ام و تمایل دارم نمایش‌های بزرگ و باشکوه بسازم.»

نام او بین اهالی تئاتر با کارهای بزرگ و اصطلاحاً بیبگ پروداکشن پیوند خورده است. در کارنامه‌اش کارهای کلاسیک مانند «الیزور توبیست» و «بینویان» دیده می‌شود. دوباره تجربه‌هایش در تئاترهای قبلی رسیدنش به اجرای نبرد رستم و سهراب گفت: «اجرای نمایش‌هایی همچون الیزور توبیست، بینویان، هفت‌خان رستم و... برای منی نوعی بودند تا به ساختار مناسبی در رابطه با اجرای نمایش‌های ملی دست پیداکنم؛ کاری که سرشار از شاخصه‌های نمایش‌های ملی مان باشد. پیش‌تر با اجرای هفت‌خان اسفندپار کوشیدم این نمایش را در سالن روی صحنه بیابوم اما حال در یک میدان بزرگ با بیش از چند هزار تماشاگر مواجهم و تلاش کرده‌ام همه تجربیات پیشین را برای اجرای یک نمایش ایرانی با روح حماسی و آیینی با شاخص‌های تئاتر ملی تجربه کنم و البته که همواره مشغول تجربه‌اندوژی هستم.»

فدای وطن می‌شود. در همین حوالی، قطعه حماسی و احساسی «وطن» با صدای زندکوبلی به کمک نتیجه‌گیری می‌آید و تماشاچیان یک صدا نام ایران را فریاد می‌زنند. چنین تمهیداتی نبرد رستم و سهراب را از تبدیل شدن به اثری ملال‌انگیز نجات می‌دهد. نمایش علاوه بر موسیقی و آوازهای دلنشین زندکوبلی، از ابزارهای دیگر مثل صحنه، دکور، نور، حرکات و...

بهره می‌برد. اتفاقی که باعث می‌شود افت داستان در میانه روایت، کمتر به چشم نیاید. با این حال نقد جدی به نبرد رستم و سهراب همین کم ملاط شدن قصه در اواسط کار است. به هر حال صحبت از شاهنامه به عنوان اثری سرشار از قصه و اتفاق است و در فرآیند تبدیل داستانی از آن به نمایش باید دقیق‌تر و با وسواس بیشتر عمل کرد.

دوباره لحظه «فرزندکشی» نیز ترازوی به اوج نمی‌رسد. روایتی معروف هست که در روزگار نه چندان دور، مردم از نزال می‌خواستند به سرعت از ماجرای کشته شدن سهراب به دست رستم عبور کند! چون یاری شنیدن دوباره آن را نداشتند. نوسنده و کارگردان نبرد رستم و سهراب اما ضربه محکم به تماشاچی نمی‌زنند. در میان بازیگران، علی زندکوبلی و بانپبال شومون فراتر

^[1] نمایش «رستم و سهراب» یک گام به جلو در فرم تئاتر ملی بود